



## عربی ۱۲ | درس اول

### واژگان سطر به سطر

جَهْلًا: نادانی (از روی نادانی)

النَّسَبُ: دودمان

تَرَاهُمْ: آنان را می بینی

فِضَّة: نقره

أُمُّ: یا

حَدِيدٌ: آهن

نُحَاسٌ: مس

ذَهَبٌ: طلا

طِينَةٌ: گِل، سرشت

سَوِيٌّ: جز

لَحْمٌ: گوشت

عَظْمٌ: استخوان

حَيَاءٌ: شرم

عَصَبٌ: پی، عصب

التَّفَاخُرُ: افتخار کردن

مَحْمُودٌ: ستایش شده

### اعلموا

لَا يُضَيِّعُ: تباہ نمی کند (ماضی: أَضَاعَ)

أَجْرٌ: پاداش

المُحْسِنِينَ: نیکوکاران

قَالَ: گفت

أَعْلَمُ: می دانم

قَدِيرٌ: توانا

كَأَنَّ: گویی، مانند

### تَمَّ الدَّرْسُ

قِيَمَةٌ: ارزش

إِمْرِيٌّ: انسان

يُحْسِنُهُ: آن را به خوبی انجام می دهد

الذَّاءُ\*: بیماری

الدَّوَاءُ: دارو

تُبْصِرُ\*: می بینی

لَا تَشْعُرُ: احساس نمی کنی

تَزَعُمُ\*: گمان می کنی (ماضی: زَعَمَ)

جَزْمٌ\*: پیکر

أَنْطَوِيٌّ\*: به هم پیچیده شد

(مضارع: يَنْطَوِي)

أَكْفَاءٌ: همتایان

مِنْ جِهَةٍ: از سمت

الآبَاءُ: پدران

قَدْرٌ: اندازه

أَسْمَاءٌ: نامها

قُرْبٌ: کسب کن

لَا تَطْلُبُ: نخواه، طلب نکن

بَدَلٌ\*: جانشین

مَوْتِيٌّ: مردگان

أَحْيَاءٌ: زندگان

الْفَخْرُ: افتخار

العُغَافُ: پاکدامنی

عازم: مصمم  
 إِحْتَبَرْتُ... عَنْ: بگرد، جست‌وجو کن  
 الْعَصَاةُ\*: آمیوه‌گیری  
 الْعَجْمُ: لغت‌نامه  
 مکتوبه: نوشته‌شده  
 لَا عَلِيمَ لَنَا: هیچ دانشی نداریم  
 عَلَّمْتَنَا: به ما آموخته‌ای، به ما آموختی  
 کنز: گنج  
 أَعْنَى: بی‌نیاز کننده‌تر  
 الْعَفْوُ: بخشش  
 عِنْدَ الْقُدْرَةِ: زمان توانمندی  
 الْخَفْلَةُ: جشن  
 ماء: آب  
 فَرِيقٌ: تیم، گروه  
 أَجْمَلٌ: زیباتر  
 العافية: سلامتی  
 ما يَلِي\*: آن چه می‌آید  
 يَسْتَوِي: برابر می‌باشند (در این جا)  
 لَا يَحْزُنُكَ: تو را نباید غمگین کند  
 قَوْلٌ: گفتار  
 العزّة: ارجمندی  
 رَيْبٌ\*: شک  
 هُدًى: هدایتی  
 الْمُتَّقِينَ: پرهیزگاران

### التجارين

مَوْصَلٌ\*: رسانا  
 الْكَهْرَبَاءُ: برق

إِرْضَاءٌ: خشنود ساختن  
 جميع: همه  
 غايه: هدف  
 لَا تُدْرِكُ: به دست نمی‌آید  
 ذو: دارای  
 فَضْلٌ: بخشش  
 لِكِنَّ: ولی  
 لَا يَسْكَرُونَ: سپاسگزاری نمی‌کنند  
 لِيَتْنِي: ای کاش من  
 جَعَلْنَا: قرار دادیم  
 الْقُرْآنُ\*: خواندن (در این جا: قرآن)  
 لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ\*: امید است شما  
 خردورزی کنید  
 مَدَنٌ: شهرها  
 إِبْتِغَاءً: دوری کرد  
 فَايِزٌ: برنده  
 كرة المنضدة: تنیس روی میز  
 الْبَعْثُ\*: رستاخیز  
 يُقَاتِلُونَ: می‌جنگند  
 صَفَاءً: صف بسته  
 بُنْيَانٌ\*: ساختمانی  
 مَرصُوعٌ\*: استوار  
 طَوِيلٌ: طولانی  
 قَصِيرٌ: کوتاه  
 الْمُشْتَرِي: خریدار  
 مُتَرَدِّدٌ: دو دل  
 شِرَاءٌ: خریدن  
 الْبِضَاعَةُ: کالا



حَيْطُ*: نخ، رشته	إِنْقَطَعَ: بُریده شد
أَبْيَضُ: سفید	عَفَرَ: آمرزید
يَجْرِي: جریان دارد، جاری است	إِسْتَعْفَرَ: آمرزش خواست
الْحِسُّ: احساس	سُبْحَانَ: پاک است
الْجِلْدُ: پوست	أَسْرَى: حرکت داد
تُرَابُ: خاک	لَيْلًا: شبانه
مُخْتَلِطٌ: آمیخته شده	جَادِلَهُمْ: با آنان بحث کن
لَا تَسْبُوا: دشنام ندهید	أَعْلَمَ: داناتر
يَدْعُونَ: فرامی خوانند	صَلَّ: گم شد، گمراه شد
دُونَ اللَّهِ: غیر خدا	سَبَّيْهَ: راهش
بُسَارِعُونَ*: شتاب می ورزند	أَفْوَاهِهِمْ: دهان هایشان
لَا تُحْمَلُنَا*: بر ما تحمیل نکن	لَيْسَ: نیست
لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ: توانش را هیچ نداریم	قُلُوبُ: دل ها
لَا يَذْكُرُ: یاد نشود، ذکر نشود (در این جا)	يَكْتُمُونَ: پنهان می کنند
داء*: بیماری	مَا أَبْرَأَى: بی گناه نمی شمارم
حَصَلَتَانِ: دو ویژگی	لَأَمَّازَةَ: بسیار دستوردهنده
الْبَيْخُلُ: خساست	السَّوْءُ: بدی
الْكَذْبُ: دروغ	قَدْ أَفْلَحَ: رستگار شده اند (در این جا)
الْغَضَبُ: خشم	صَلَاتِهِمْ: نمازشان
مَفْسَدَةٌ*: مایه تباهی	خَاشِعُونَ: فروتن (در این جا)
أَشَدُّ: سخت تر	عَلَامٌ: بسیار دانا
التَّفَكُّرُ: اندیشیدن	الْغُيُوبُ: نهان ها
جَلَسَ: نشست	أَحْسِنُوا: نیکی کنید
أَجَلَسَ: نشاند	الْمُحْسِنِينَ: نیکوکاران
فَهِمَّ: فهمید	سَقَفًا: سقفی
فَهِمَّ: فهماند	مَحْفُوظًا: نگه داشته شده
قَطَعَ: بُرید	

## المترادفات (مترادفها)

معنی	معرفات	کلمه
بیماری	المَرَض	الذَّاء
نگاه کرد، مشاهده کرد	رَأَى، شَاهَدَ، نَظَرَ	أَبْصَرَ
احساس کرد	أَحَسَّ	شَعَرَ بِـ
گمان کرد، پنداشت	ظَنَّ، حَسِبَ	زَعَمَ
پیکر، بدن، جسم	الجِسْم، البَدَن	الجِزْم
سمت، سو	نَحْو	جَهَّة
نیاکان، پدران	الأجداد	الآباء
انسان، شخص	الإنسان	الإمرئ
کارها	الأعمال	الأفعال
کسب کن	اِكْتَسَبَ	فَرَّ بِـ
افتخارکننده، فخر فروش	المُفْتَخِر	الفاخر
جَز	إِلَّا	سِوَى
سلامتی	الصَّحَّة	الشِّفاء، العافية
نشست	قَعَدَ	جَلَسَ
فروتن	خاضع	خاشع
شبيه است، ماندي	كـ	يُبْشِيهِ
پاداش	نَوَاب	أَجْر
هدف	الهدف، القَصْد	الغاية
خواندن	القراءة	الْقُرْآن



التَّكْسَلَةُ	التَّكْسَلَةُ	التَّكْسَلُ
حازب	حازب	قاتل
طريق	طريق	سبیل
فَتَّشَ عَنْ	فَتَّشَ عَنْ	بَحَثَ عَنْ
گفتار	گلام	قول
اجبار	إِجْبَار	إِكْرَاه
أَسْرَعَ	أَسْرَعَ	سازع
مِيزَة	مِيزَة	خَصْلَة
عَلِمَ	عَلِمَ	فَهِمَ
سَتَرَ	سَتَرَ	كَتَمَ
تنبلی	التَّكْسَلَةُ	التَّكْسَلُ
جنگید، مبارزه کرد	حازب	قاتل
راه	طريق	سبیل
جست و جو کرد	فَتَّشَ عَنْ	بَحَثَ عَنْ
گفتار	گلام	قول
اجبار	إِجْبَار	إِكْرَاه
شتافت	أَسْرَعَ	سازع
ویژگی	مِيزَة	خَصْلَة
فهمید، دانست	عَلِمَ	فَهِمَ
پنهان کرد	سَتَرَ	كَتَمَ

### الْمُتَضَادَاتُ (متضادها)

معنى	متضاد	کلمه
بیماری ≠ دارو، شفا	الدَّوَاءُ، الشِّفَاءُ، الصِّحَّةُ	الدَّاءُ، الْمَرَضُ
کوچک ≠ بزرگ	كَبِير	صَغِير
بزرگ تر ≠ کوچک تر	أَصْغَرُ	أَكْبَرُ
پدران ≠ مادران	الْأُمَّهَاتُ	الْآبَاءُ
مردان ≠ زنان	نِسَاءُ	رِجَالٌ
مردگان ≠ زندگان	أَحْيَاءُ	مَوْتَى
مادر ≠ پدر	أَبٌ	أُمٌّ
ثابت ≠ متحرک	مُتَحَرِّكٌ	ثَابِتٌ

نادانان ≠ دانایان	عَلَّام / عُلَمَاء	جَهَّال
مرده ≠ زنده	الْحَيِّ	الْمَيِّت
برنده ≠ بازنده	خَائِر	فَائِز
بلند ≠ کوتاه	قَصِير	طَوِيل
این جا ≠ آن جا	هُنَاكَ	هُنَا
خریدار ≠ فروشنده	الْبَائِع	الْمُشْتَرِي
دو دل ≠ مصمم، قاطع	مُصَمِّم	مُتَرَدِّد
خرید ≠ فروش	بَيْع	شِرَاء
خوبی ≠ بدی	شَرٌّ	خَيْر
سفید ≠ سیاه	أَسْوَد	أَبْيَض
دروغ ≠ راست، راستی	الْصِّدْق	الْكِذْب
نشست ≠ برخاست	قَامَ	جَلَسَ، قَعَدَ
پنهان کرد ≠ آشکار کرد	أَظْهَرَ، بَيَّنَّ	كَتَمَ، سَتَرَ

### الجموع المَكْسُرة (جمع های مكسر)

معنی	جمع مكسر	كلمه
ارزش ها	قِيَم	قِيَمَة
داروها	أَدْوِيَة	دَوَاء
پیکرها	أَجْرَام	جِرْم
بزرگ ترها	أَكْبِر	أَكْبَر
همتایان	أَكْفَاء	كُفء
پدرها	آباء	أَب



مردها	رِجَال	رَجُلٌ
کارها، عمل‌ها	أَفْعَالٌ	فِعْلٌ
نام‌ها	أَسْمَاءٌ	اسْمٌ
مردگان	مَوْتَى	مَيِّتٌ
زندگان	أَحْيَاءٌ	حَيٌّ
گوشت‌ها	لُحُومٌ	لَحْمٌ
استخوان‌ها	عِظَامٌ	عَظْمٌ
پی‌ها، عصب‌ها	أَعْصَابٌ	عَصَبٌ
عقل‌ها	عُقُولٌ	عَقْلٌ
ادب‌ها	آدَابٌ	أَدَبٌ
جانشین‌ها	أَبْدَالٌ	بَدَلٌ
نادان‌ها	جُهَّالٌ	جَاهِلٌ
کافر‌ها	كُفَّارٌ	كَافِرٌ
دوست‌ها	أَصْدِقَاءٌ	صَدِيقٌ
شهرها	مُدُنٌ	مَدِينَةٌ
کشورها	بِلَادٌ	بَلَدٌ
کالاها	بَضَائِعٌ	بِضَاعَةٌ
رشته‌ها	حَبِيطٌ	حَيْطٌ
دهان‌ها	أَفْوَاهٌ	فَمٌّ
دل‌ها	قُلُوبٌ	قَلْبٌ
نهان‌ها	عُيُوبٌ	عَيْبٌ

## المُتَشَابِهَات (مشابهات)

إِمْرِي (انسان، شخص) / إِمْرَأَةٌ (زن) / مَرَّةٌ (تلخ، مرّة بار، دفعه)

الدَّاء (بیماری) / الدَّوَاء (شفا، دارو)

جُزْم (پیکر) / جُزْم (گناه) / أَجْر (پاداش) / جَزَّ (حرف جز)

بَدَل (جانشین) / بَدَّل (تبدیل کرد)

حَدِيد (آهن) / حَدَاد (آهنگر) / مُحَدَّد (مشخص) / حَدَّ (اندازه)

سَوِيٌّ (جَز) / يَسْتَوِي، إِسْتَوَى (برابر است، برابر شد) / سَوَّء (بدی)

رَعَمَ (گمان کرد) / رَعِيم (رهبر)

غَايَةٌ (هدف) / نَهَايَةٌ (پایان) / بَدَايَةٌ (آغاز)

بَعَثَ (رستاخیز) / بَعَثَ (فرستاد) / اِنْبَعَثَ (فرستاده شد) / بَاعَثَ (علت، سبب)

الرَّيْبُ (شک) / الرَّيْتُ (روغن) / البَيْتُ (خانه)

العَظْمُ (استخوان) / العَظْمُ (تصمیم، اراده) / الحِزَامُ (کمربند)

سَارَعَ (شتافت) / سَاعَدَ (یاری کرد) / سَارَ (حرکت کرد) / أَسْرَعَ (شتافت)

حَمَلَ (تحمیل کرد) / حَمَلَ (بُرد، حمل کرد) / حَمَّالٌ (باربر) / حَامِلٌ (حمل کننده)

داء (بیماری) / دَوَاء (دارو) / دَوْدَةٌ (کرم) / دَوَّرَ (نقش)

كَذَبَ (دروغ) / كَاذِبٌ (دروغگو) / كَذَّابٌ (بسیار دروغگو) / كَذَّبَ (دروغ گفت)

مَفْسَدَةٌ (مایه تباهی) / يَفْسَدُ (فاسد می شود) / مُفْسِدٌ (فسادکننده)

جَلَسَ (نشست) / أَجْلَسَ (نشاند) / جَلِيسٌ (هم نشین) /

مَجْلِسٌ (محل نشستن) / إِجْلَاسٌ (نشاندن)





فَهِمَّ (فهمید) / فَهَمَّ (فهماند) / مَفْهَم (فهماننده) /  
تَفْهِيم (فهماندن) / فَهَم (فهمیدن)

قَطَعَ (برید) / انْقَطَعَ (بریده شد) / قاطِع (برنده) /  
مَقْطُوع (بریده شده) / انْقِطَاع (بریده شدن)

عَفَرَ (آمرزید) / اسْتَعْفَرَ (آمرزش خواست) / غَافِر (آمرزنده) /  
مَعْفُور (آمرزیده شده) / مُسْتَعْفِر (آمرزش خواهنده) /  
غَفَّار (بسیار آمرزنده) / اسْتِغْفَار (آمرزش خواستن)

صَلَّ (گم شد، گمراه شد) / ضَلَّ (گمراهی) / أَضَلَّ (گمراه کرد)

## ترجمه جملات مهم درس اول

### نصّ الدرس

- ① قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ: ارزش هر انسانی به چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.
- ② دَوَاؤُكَ فَيْكَ وَ مَا تُبْصِرُ / وَ دَاوُكَ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ: دواى تو در توست و نمى‌بینى و بیماری تو از توست در حالی که (آن را) احساس نمى‌کنى.
- ③ أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِزْمٌ صَغِيرٌ / وَ فَيْكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ: آیا گمان مى‌کنى که تو پیکر کوچکی هستی در حالی که جهان بزرگ‌تر در تو به هم پیچیده شده است.
- ④ النَّاسُ أَكْفَاءُ: مردم همتا (همتابان) هستند.
- ⑤ وَ قَدَرْتُ كُلَّ امْرِئٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ / وَ لِلرِّجَالِ عَلَى الْأَفْعَالِ أَسْمَاءُ: و ارزش هر انسانی به چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد و مردان با کارها [یشان] نام‌هایی دارند.

﴿۶﴾ فَفَرُّ بِعَلْمٍ وَ لَا تَطْلُبْ بِهِ بَدَلًا / فَالِنَّاسِ مَوْتِي وَ أَهْلَ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ: پس دانش را کسب کن و جایگزینی برای آن نخواه پس مردم مرده (مرده‌هایی) هستند و اهل دانش زندگانند (زنده‌اند).

﴿۷﴾ أَيُّهَا الْفَاحِشُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ: ای که نابخردانه به دودمان افتخار می‌کنی!

﴿۸﴾ هَلْ تَرَاهُمْ خَلِقُوا مِنْ فِصَّةٍ / أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نُحَاسٍ أَمْ ذَهَبٍ: آیا ایشان را می‌بینی که از نقره یا آهن یا مس یا طلا آفریده شده‌اند؟

﴿۹﴾ بَلْ تَرَاهُمْ خَلِقُوا مِنْ طِينَةٍ / هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبٍ: بلکه آنان را می‌بینی که از گلی آفریده شده‌اند آیا به جز گوشت و استخوان و پی هستند؟

### اعلموا

﴿۱۰﴾ ... إِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ: بی‌گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی‌کند.

﴿۱۱﴾ كَاتِبَتْنِ الْيَاقُوتِ وَ الْمَرْجَانِ: آنان مانند یاقوت و مرجان‌اند.

﴿۱۲﴾ كَأَنَّ إِرْضَاءَ النَّاسِ غَايَةٌ لَا تُدْرِكُ: گویی خشنود ساختن [همه] مردم هدفی است که به‌دست نمی‌آید.

﴿۱۳﴾ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ: بی‌گمان خدا دارای بخشش بر مردم است، ولی بیش‌تر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.

﴿۱۴﴾ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ: بی‌گمان ما آن را قرآنی به زبان عربی قرار دادیم امید است شما خردورزی کنید.

﴿۱۵﴾ لَعَلَّ حَمِيدًا يَسَافِرُ: شاید حمید سفر کند.

﴿۱۶﴾ لَيْتَنِي أَشَاهِدُ جَمِيعَ مَدَنِ بِلَادِي: کاش من همه شهرهای کشورم را ببینم.

﴿۱۷﴾ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ: پس این، روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانستید.



﴿۱۸﴾ إِنَّ اللَّهَ يَجِبُ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَتْهُمْ بَنِيَانُ مَرُوضًا: قطعاً

خدا کسانی را که صف بسته در راه او پیکار می‌کنند دوست می‌داند گویی آن‌ها ساختمانی استوار هستند.

﴿۱۹﴾ كَأَنَّ الْمُشْتَرِيَ مُتَرَدِّدٌ فِي شِرَاءِ الْبِضَاعَةِ وَلَكِنَّ الْبَائِعَ عَازِمًا عَلَى تَبِيعِهَا: گویی

خریدار در خریدن کالا دو دل است ولی فروشنده تصمیم به فروشش دارد.

﴿۲۰﴾ ﴿... لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...﴾: جز آن چه به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نداریم.

﴿۲۱﴾ لَا شَيْءَ أَحْسَنَ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ: هیچ چیز بهتر از بخشش در هنگام

توانایی نیست.

﴿۲۲﴾ لَا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفَعْلِ: هیچ خیری در سخنی جز با کار (عمل کردن)

نیست.

﴿۲۳﴾ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ: آیا کسانی که می‌دانند و

کسانی که نمی‌دانند برابرند؟

﴿۲۴﴾ وَوَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا: گفتارشان تو را نباید اندوهگین کند زیرا

ارجمندی همه از آن خداست.

### التَّمَارِينُ

﴿۲۵﴾ النَّحَاسُ عُنْصُرٌ فَلْزِيٌّ كَالْحَدِيدِ مُوَضَّلٌ لِلْحَرَارَةِ وَالْكَهْرَبَاءِ: مس عنصری فلزی

مانند آهن است که رسانای گرما و برق است.

﴿۲۶﴾ أَلْعَصَبُ خَيْطٌ أبيضٌ فِي الْجِسْمِ يَجْرِي فِيهِ الْحَيُّ: عصب رشته‌ای سفید در

بدن است که در آن حس جریان دارد.

﴿۲۷﴾ وَوَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ...: و کسانی که

غیرخدا را فرا می‌خوانند دشنام ندهید که به خدا دشنام دهند.

﴿۲۸﴾ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ ...: ای پیامبر

کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند تو را نباید غمگین کنند.

﴿۲۹﴾ ... رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ...: پروردگارا آنچه توانش را هیچ

نداریم بر ما تحمیل نکن.

﴿۳۰﴾ كُلُّ طَعَامٍ لَا يَذُكَّرُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَإِنَّمَا هُوَ دَاءٌ وَ لَا بَرَكَةٌ فِيهِ: هر خوراکی که

نام خدا بر آن یاد نشود پس فقط بیماری است و هیچ برکتی در آن نیست.

﴿۳۱﴾ لَا تَعْصَبْ فِإِنَّ الْعَصَبَ مَفْسَدَةٌ: خشمگین نشو، زیرا خشم مایه تباهی است.

﴿۳۲﴾ ... وَ جَادِلْهُمْ بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ:

و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است بحث کن قطعاً پروردگارت به [حال] کسی که

از راهش گم شده داناتر است.

﴿۳۳﴾ ... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ: با

دهان‌هایشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان

می‌کنند، داناتر است.

﴿۳۴﴾ وَ مَا أَتْرَىٰ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ...: و نفسم را بی‌گناه

نمی‌شمارم زیرا نفس بسیار دستوردهنده به بدی است مگر این‌که پروردگارم رحم کند.

﴿۳۵﴾ ... قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ: گفتند: هیچ دانشی نداریم،

قطعاً تو بسیار دانای نهران‌ها هستی.

# واڙگان موضوعی

جامع

gajmarket



## واژگان موضوعی

جَزَاةٌ: تراکتور

سَيَّارَةُ الْأَجْرَةِ: تاکسی

سَفِينَةٌ: کشتی

مَحْمِلٌ: کجاوه

عَرَبِيَّةٌ: واگن، گاری

قِطَارٌ: قطار

### أدوات الاستفهام

(کلمات (ابزارهای پرسشی)

مَنْ: چه کسی

هَلْ، أ: آیا

لِمَنْ: مال چه کسی، برای چه کسی

أَيْنَ: کجا

كَيْفَ: چند، چقدر

مِنْ أَيْنَ: اهل کجا، از کجا

مَتَى: کی، چه وقت

مَاذَا، مَا: چه چیز، چیست

لِمَاذَا، لِمَ: چرا، برای چه

كَيْفَ: چگونه

بِمَ: با چه چیزی

أَيُّ: کدام

### الإتجاهات (جهت‌ها)

أمام: روبه‌رو، مقابل

وَرَاءَ، خَلْفَ: پشت

تَحْتِ: زیر

جَنْبَ: کنار

فَوْقَ: بالای

عِنْدَ: نزد، کنار

عَلَى: بر، روی

عَلَى الْيَمِينِ: سمت راست

عَلَى الْيَسَارِ: سمت چپ

إِلَى: به، به سوی، تا

حَوْلَ: پیرامون، اطراف

عَلَى امْتِدَادٍ: در امتداد

الشَّمَالِ: چپ

الْيَسَارِ: چپ

الْيَمِينِ: راست

نَحْوَ: سمت، سو

### وسائل النقل (وسایل نقل و انتقال)

سَيَّارَةٌ: ماشین، خودرو

حَافِلَةٌ: اتوبوس

طَائِرَةٌ: هواپیما

**الوسائل الكهربيائية (وسايل برقي)**

مُكَيِّف: كولر، تهويه‌کننده

مصباح: چراغ

تَلْفَاز: تلویزیون

آلة طباعة: دستگاه چاپ

كهرباء: برق

طاقة كهربائية: نیروی برق

مَسَجَل: دستگاه ضبط

بَطَّارِيَّة: باتری

حاسوب: رایانه

عَصَاة: آبیومه‌گیری

**الأشياء القیمة (چیزهای ارزشمند)**

كَنْز: گنج

ذَهَب: طلا

فِضَّة: نقره

دَر، لَوْلُو: مروارید

نَقود: پول، پول‌ها

خَاتَم: انگشتر

سِوار: دستبند

ثروة، مال: ثروت

**أعضاء الجسم (الحيوان و الإنسان)**

**(اعضای بدن (حیوان و انسان))**

عَین: چشم

رأس: سر

أذن: گوش

أنف: بینی

يَد: دست

قَدَم: پا

رِجْل: پا

ذَاكِرَة: حافظه

دَنَب: دم

رَفَات: استخوان پوسیده

سِن: دندان

صَدْر: سینه

لَحْم: گوشت

كَتِف: شانه، کف

جِدْع: تنه

عَظْم: استخوان

أحبال صوتية: تارهای صوتی

عَصَب: پی، عصب

فَم: دهان

كَبِد: جگر

جَنَاح: بال

وَجْه: چهره

لِسان: زبان

دَمْع: اشک

دَم: خون

جِلْد: پوست

## واژگان الفبایی

**إِتَّصَلَ:** تماس گرفت (مضارع: يَتَّصِلُ /

امر: اِتَّصِلْ / مصدر: اِتِّصَالَ)

**أَتَى:** آمد (مضارع: يَأْتِي) = جاء

**أَنَازَ:** برانگیخت

**الْإِثْمَارُ:** میوه دادن

**أَثْمَرَ:** میوه داد (مضارع يَثْمِرُ / مصدر: إِثْرَاة)

**أَجَابَ عَنِّ:** پاسخ داد به (مضارع: يَجِيبُ /

مصدر: إِجَابَةٌ / امر: أَجِبْ)

**أَجْرَى:** اجرا کرد (مضارع: يُجْرِي)

«لِيُجْرِي» تا اجرا کند.

**الْأَجْوَدُ:** بخشنده تر، بخشنده ترین

**أَحَبُّ:** دوست داشت (مضارع: يُحِبُّ)

**الْأَحَبُّ إِلَيَّ:** محبوب ترین نزد

**الْأَحْبَابُ الصَّوْتِيَّةُ:** تارهای صوتی

**إِحْتَرَقَ:** آتش گرفت (مضارع: يَحْتَرِقُ /

امر: اِحْتَرِقْ / مصدر: إِحْتِرَاق)

**إِحْتَفَلَ:** جشن گرفت (مضارع: يَحْتَفِلُ /

مصدر: إِحْتِفَال / امر: اِحْتَفِلْ)

**إِحْتَقَرَ:** خوار کرد (مضارع: يَحْتَقِرُ /

مصدر: إِحْتِقَار / امر: اِحْتَقِرْ)

**الْإِحْتِيَالُ:** فریبکاری

**آتَى:** داد (مضارع: يُؤْتِي)

(يُؤْتُونَ: می دهند)

**الْآتِي، آتٍ:** آینده، در حال آمدن

**أَتَرَ:** برگزید (مضارع: يُؤْتِرُ)

**الْآخِرِ:** پایان = نهاییه

**الْآخَرُ، الْآخَرَى:** دیگر

**أَمَنَ:** ایمان آورد، ایمن کرد

(مضارع: يُؤْمِنُ / مصدر: إِيْمَان)

**الْآيَةِ:** نشانه

**إِتَّبَعَهُ:** دور شد (مضارع: يَتَّبِعُهُ / امر: اِتَّبِعْ /

مصدر: اِتِّعَاد)

**أُبْدِعَ:** نوآوری کرد (مضارع: يُبْدِعُ /

مصدر: اِبْدَاع / امر: اُبْدِعْ)

**أَبْصَرَ:** نگاه کرد

**أَبَقَ:** نگهدار (أَبَقَى، يُبْقِي)

**الْإِتِّجَاهُ:** جهت

**إِتَّخَذَ:** گرفت (مضارع: يَتَّخِذُ / امر: اِتَّخِذْ /

مصدر: اِتِّخَاذ)

**إِتَّسَعَ:** فراخ شد

**الْإِتِّصَالَاتُ:** مخابرات



- أَحَدَّتْ**: پدید آوژد (مضارع: يُحَدِّثُ / امر: أَحَدِّثُ / مصدر: إِحْدَاثٌ) / امر: أَحَسَّنْ: خوبی کرد، خوب انجام داد (مضارع: يُحَسِّنُ / امر: أَحْسِنُ / مصدر: إِحْسَانٌ) ≠ أَسَاءَ
- أَحْضَى**: شمرد (مضارع: يُحْضِي / مصدر: إِحْضَاءٌ) / **إِحْمِينِي**: از من نگهداری کن (حَمَى -، يَحْمِي / إِحْمٍ + نون وقایه + ی) / **إِخْتَارَ**: برگزید = اِنْتَخَبَ (مضارع: يَخْتَارُ) / **أَخَذَ**: شروع کرد «أَخَذَ يُنَادِي: شروع کرد به صدا زدن» / **أَخَذَ**: گرفت، برداشت، بُرَد (مضارع: يَأْخُذُ / امر: خُذْ) / **أَخِيرًا**: سرانجام / **أَدَارَ**: چرخاند، اداره کرد (مضارع: يَدِيرُ / مصدر: إِدَارَةٌ) / **الأَدَاءَ**: به جا آوردن / **أَذْرَكَ النَّسِيءَ**: به آن چیز رسید و بدان پیوست (مضارع: يَذْرِكُ / امر: أذْرِكْ / مصدر: إِذْرَاكٌ) / **أَدْعُ**: دعوت کن، فرا بخوان، دعا کن (دَعَا، يَدْعُو) / **أَدَى**: ایفا کرد، منجر شد، ادا کرد (مضارع: يُوَدِّي) / **إِذْ**: آن گاه / **إِذَا**: هرگاه، اگر / **إِذَنْ**: بنابراین / **أَرَادَ**: خواست (مضارع: يُرِيدُ / مصدر: إِرَادَةٌ) = طَلَبَ، شَاءَ / **أَرْسَلَ**: فرستاد (مضارع: يُرْسِلُ / امر: أَرْسِلْ / مصدر: إِرْسَالٌ) / **أَرْضَى**: راضی کرد (مضارع: يُرْضِي / مصدر: إِرْضَاءٌ) / **أَرُونِي**: نشانم دهید «أَرُوا + نون وقایه + ی» / **إِزْدَادَ**: افزایش یافت (مضارع: يَزْدَادُ / مصدر: إِزْدِيَادٌ) / **أَسَاءَ**: بدی کرد (مضارع: يَسِيءُ / مصدر: إِسَاءَةٌ) ≠ أَحَسَّنَ / **الأُسْبُوعَ**: هفته «جمع: الأَسَابِعُ» / **إِسْتَرَاخَ**: آسود، استراحت کرد (مضارع: يَسْتَرِيحُ / مصدر: إِسْتِرَاخَةٌ) / **إِسْتَشَارَ**: مشورت خواست (مضارع: يَسْتَشِيرُ / مصدر: إِسْتِشَارَةٌ) / **إِسْتَنْصَأَ**: روشنی جُست (مضارع: يَسْتَنْصِئُ / مصدر: إِسْتِئْصَاءَةٌ) / **إِسْتَطَاعَ**: توانست (مضارع: يَسْتَطِيعُ / مصدر: إِسْتِطَاعَةٌ)

اَلْأَسْرَى: در بند «جمع: اَلْأَسْرَى»	اِسْتَعَانَ: یاری خواست
اِشَارَاتُ الْمُرُورِ: علامت‌های راهنمایی و رانندگی	اِسْتَعْمَرَ: آبادانی خواست
اِسْتَدَّتْ: شدت گرفت	(مضارع: يَسْتَعْمِرُ / مصدر: اِسْتَعْمَار)
(مضارع: يَسْتَدُّ / مصدر: اِسْتِدَاد)	اِسْتَفَادَ: استفاده کرد
اِسْتَرَى: خرید (مضارع: يَشْتَرِي)	(مضارع: يَسْتَفِيدُ / مصدر: اِسْتِفَادَة)
اِسْتَقَى: برگرفت	اِسْتَفْبَحَ: زشت دانست
(مضارع: يَسْتَقُّ / مصدر: اِسْتِثْقاق)	اِلِاسْتِقْرَارَ: آرامش و ثبات
اِسْتَهَرَ: نامدار شد (مضارع: يَسْتَهِرُ / مصدر: اِسْتِهَار / امر: اِسْتِهَرْ)	اِسْتَلَمَ: دریافت کرد (مضارع: يَسْتَلِمُ / امر: اِسْتَلِمُ / مصدر: اِسْتِلَام)
اِسْتَهَى: خواست	اِسْتَهْلَكَ: مصرف کرد (مضارع: يَسْتَهْلِكُ / امر: اِسْتَهْلِكُ / مصدر: اِسْتِهْلَاك)
(مضارع: يَسْتَهِي / مصدر: اِسْتِهَاء)	اِسْتَوَدَعَ: سپرد (مضارع: يَسْتَوْدِعُ / امر: اِسْتَوِدِعْ / مصدر: اِسْتِوَاء)
اَصْبَحَ: شد (مضارع: يُصْبِحُ)	اِسْتَوَى: برابر شد
اَلْأَصْلُ: ریشه «جمع: اَلْأَصُول»	(مضارع: يَسْتَوِي / مصدر: اِسْتِوَاء)
اَصْلَحَ: درست گرداند (مضارع: يُصْلِحُ / امر: اَصْلِحْ / مصدر: اِصْلَاح) ≠ اَفْصَدَ	اَسْحَطَ: خشمگین کرد
اَصِيبَتْ: دچار شد (اَصَابَ، يُصِيبُ)	(مضارع: يُسْحِطُ / مصدر: اِسْحَاط)
اَضَاعَ: تباہ کرد	اَسَرَ: اسیر کرد (مضارع: يَأْسِرُ)
(مضارع: يُضَاعِعُ / مصدر: اِضَاعَة)	اَسْرَعَشْتَاقت (مضارع: يَسْرِعُ / مصدر: اِسْرَاع)
اِضَافَةٌ اِلَى: افزون بر	امر: اَسْرِعْ = عَجَلْ
اَضْعَفَ: ضعیف کرد	اَلْاَسْفَلُ: پایین، پایین تر = اَلْاَعْلَى
اَضْمَرَ: پنهان کرد (مضارع: يُضْمِرُ / مصدر: اِضْمَار / امر: اَضْمِرْ) = اَخْفَى ≠ اَظْهَرَ	اَسْلَمَ: مسلمان شد
	(مضارع: يُسْلِمُ / مصدر: اِسْلَام)
	اَلْاَسْمِدَةُ: کودها «مفرد: اَلْسَمَاد»